

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از شماره ویژه پیشرو

۰۸ اگست ۲۰۱۱

«دیوار سکوت شب پرستان با ضربه شعر من شکستنیست»

قسمت هائی از مقدمه مجموعه «ساطوری از خشم»

... هستند شاعرانی که در شعر شان اشک و فریاد انسانی راه می یابد و شاعرانی که به عکس شمشیر زورمداران را با مصراع های شان صیقل می زنند تا بر اشکها برنده تر فرود آید و یا از کنار تمام پلشتیها چون کور و کر می گذرند. به این خاطر اندیشه شاعر در سرتاسر سرایش های شعری حکمروائی دارد. هرچند شاعرانی مدعی شعر بی اندیشه اند و از داشتن جهانی «خاصی»، بنابر دلایل «خاصی» و در زمان «خاصی» انکار می کنند، اما این انکار نیز بی تردید از جهانی مشخصی آب می خورد که شاعر را با هزار شیوه و شگرد به کتمان و انکار آن مجبور می سازد و به نرخ روز در حلقومش نانی فرو می برد که جز خیانت به خود و به شعرش چیز دیگری نیست. هستند شاعرانی که مدعی شعر غیر سیاسی اند و از هیچ خوکی تعریف و تمجید نمی کنند، اما در برابر جنایات و وطنفروشی های خوکان سکوت نموده و به این صورت در میان دو کرسی ظالم و مظلوم بیطرف، ساکت و آرام می نشینند، ظاهراً به هیچ چیزی درین دنیا کاری ندارند؛ به دیوار جسم شان چسبیده و بعضی از آنان سوزهای عشق چشم و آبروی فلان کمر باریک و شکن در شکن زلفان و انار پستان را برای آرامش روحی خود و یا درد چینی از دیگران را زوزه می کشند و اینگونه دنیای شان را فقط محدود به خود و معشوق می سازند و آنسو تَرَک به هیچ خونی ارج نمی گذارند. به خاطریکه بتوانند این راز و نیاز را به نحو «شایسته ای» به سر برسانند، از باد و نسیم، از آب و درخت، از مار و شتر، از قاطر و اسب کمک می گیرند، بادیه نشین می شوند و با کرم و قانغوزک حرف می زنند، راز دل می گویند، پیام و پیغام می فرستند و از انسانها نفرت دارند. نصایح آنان پر از صبر و شکیبائی اند و بیشتر عزلت نشینی، ژولیده گری، جلمبری و پریشان فکری را تبلیغ می کنند و به این صورت برای زورمندان و مستبدان زمینه ساز بیحرکتی، بی اعتراضی و بی مقاومتی مردم شده، بدترین خیانتی را برای بشر در بند انجام می

دهند. اما شاعرانی که در سروده های شان برای انسانیت می رزمند و از برابر دشواری ها نمی گریزند و با هیچ خونریزی نمی سازند، درس قدم گذاردن بر راه را می آموزانند

«گر مرد رهی میان خون باید رفت - وز پای فتاده سرنگون باید رفت»

تو پا به راه در نه و هیچ میرس - خود راه بگویدت که چون باید رفت»

و به اینگونه شهید می گردند و درس بزرگ تاریخ را به یادگار گذاشته، نفرت تاریخ را بر چهره زرد شاعران «بی راه» نثار می کنند. علو همت چنین شاعرانی، صرف در حرف باقی نمی ماند و به این خاطر نیشابوری پذیرای شمشیر قساوت چنگیزیان می گردد، اما فرار را بر قرار ترجیح نداده و به هیچ فرزند و نواده چنگیز قصیده مدحیه نمی سراید...

شاعران بی جبهه و بیطرف که برایشان سوختن، فرزند فروشی و خوردن برگ درخت ملتش؛ کوچک، زمخت و غیر احساسی است و در شعر «بزرگشان» نمی گنجد، چون انسانهای بیرومی از کنار این همه گذشته و تصویر چنین ماتم ها و ماتمکده هائی را مغایر «وظیفه» مقدس شعر می دانند، لابد در ارزیابی و بررسی شعر دیگران نیز آنرا نقص و عیب بزرگی دانسته و با تمسخر و تبختر مهر شعار، زبان کهنه، ترکیب های ناپسند و غیره را بر آنها می کوبند و چون به پوست شعر چسبیده اند، فقط به تکنیکهای شعر می اندیشند. نقد آنان نیز از همین جا آغاز می گردد و به همین جا ختم می شود. گلسخی شاعر شهید راه آزادی خلق ایران زمانی گفته بود که اگر شعر چیزی برای گفتن دارد، بگذار شعار گردد، و این رسم او بود که ایستاده بمیرد. سعید سلطانیپور وقتی در شبهای شعر تهران پلشتی های روزگار را به تصویر می کشید، شاعران بسیاری ترسیده و به کنجی می خزیدند، چون لحظات بعد خون خوردگان ساواک سر می رسیدند و بساط را لگدکوب می کردند. این شاعران بیوسته «سعید» را به سازش دعوت می کردند و فضای شاعرانه را آذین بندی با شمع و پروانه که شاه و ساواک و شهربانی نیز آنها می پسندیدند، دانسته، به او اندرز می دادند تا از انسانیت بگذرد و به پای این دو، سه سمبول ارتجاعی «فضای شاعرانه» سر بگذارد و از فقر و جنایت کلمه ای در شعرش راه ندهد که سخت غیرشاعرانه می شود و از تأیید مقامات می افتد و مهمیز به دستان ساواک سر می رسند!! به اینگونه در دشمنی با قبادیانی، شاملو، عماد، درویش، قبانلی، طوغان، گلسخی، سلطانیپور، نرودا، رستاخیز، اخوان، سخندان، آزاد و دهها پیشقراول دیگر شعر که سرایندگان ارتجاعی را بر دار شعر شان آونگ می کردند، قرار می گرفتند. اما آوای بیرنگ و بی هیچ اینان در برابر چنان شاعرانی چون بال پشه ای سبک و بی ارزش نمایانده می شود. وقتی فدوا طوغان شعری به پاس قهرمانان ملت بزرگ فلسطین سرود، موشی دیان وزیر دفاع وقت اسرائیل را به لرزه انداخت و گفت: «این شعر به اندازه ۲۰ چریک مسلح در نابودی اسرائیل و تهییج ملت فلسطین نقش دارد». پس چنین شعری که از احساس واقعی مردمی بر آتش تجاوز نشسته سر برآرد و بر چنان بستری سروده شود، بی مکئی به نیروی مادی مبدل می گردد، تاج تارک ملتش می گردد و پیام آزادگی آن نه تنها در مرزهای همان ملت اتراق نمی کند بلکه در دور دست ترین نقاط جهان ورد زبان آزادیخواهان می گردد، به نیروی مادی متحرکی مبدل می گردد و قصابان ملتی را به لرزه می اندازد.

... من با اندیشه و باورهایم در شعرم راه می روم و شعر را ابزاری که باید با آن اندیشه خود را به عالی ترین و بهترین گونه ای بیان دارم، می دانم و در سه شعر (بودا، خلیلی و مخملباف) که به خطا رقتم، نمی توانم درینجا از خود انتقاد نکنم...

داد نورانی

به مناسبت سالگرد شهادت رهبر و هم‌رزم کبیرش

سرخیده شعر کهکشانشان

آی! آتش فرزانه کیشِ آفتاب
تا تلالوی سحرگاهان بتاب
آتش سوزنده نور امید
مقدمت یال افق های سپید
تندر فرزندگان آوای تو
قبه ای آزادگان ماوای تو
آتش خاکی پران نامت شده
وسعت سرخ افق جامت شده
ساربان کاروان سرکشی
عرشه نور و شقایق، آتشی
تاق فردهای تو آباد باد
روحت از عطر ظفر دلشاد باد
قوغ سرخین سحر ماوای تو
شاخ نیلوفر فدای پای تو
تا نهم گلبوسه بر پاهای نور
عشق و پیمانم سجود نور تور
شعله هایت بر فراز آسمان
جاودان، ای قوغ هستی، جاودان
مشعلت بر شعر من تابنده باد
روح تو در مصرع هایم زنده باد
حک نمودم قصه آتشگران
بر بلند شاخ سدر بیکران
شیهه آشتگران آوای تو
مظهر پرواز نای آسای تو
من ندانم سال دیگر زنده ام؟
همچنان بر تار شب تابنده ام؟
گر بودم فریاد آتشگون زخم
آه دل در انفجار خون زخم
گر نبودم عهد من تکرار باد
روح من در عرصه پیکار باد